

کاوشنی در نظریه انسان کامل در کتاب مصباح الانس ابن فناری

حسن اردشیری لاجیمی^۱

دکتر علی شیخ‌الاسلامی^۲

چکیده

یکی از اصطلاحات کلیدی و محوری در عرفان اسلامی واژه «انسان کامل» است که به مهمترین موضوع عرفان تبدیل شد و هر عارفی بر مبنای مشرب خویش به آن پرداخته است بخصوص شارحان و عرفایی که در مکتب ابن عربی تنفس نمودند. از جمله آنها عارف بزرگ ابن فناری است که با شرح آثار قونوی و برخی از کلماتو آثار ابن عربی قدم راست در تبیین این اصطلاح برداشته است و به تمام جلوه های این مقام منیع چون؛ معنای انسان کامل، اولین مخلوق بودنش و اینکه بقای عالم به وجود انسان کامل وابسته است و همچنین مصاديق انسان کامل از جمله موضوعاتی است که در کتاب مصباح الانس به آنها پرداخته است.

واژگان کلیدی: ابن فناری، انسان کامل، اولین مخلوق، بقای عالم، مصاديق انسان کامل.

-
- ۱- دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران
۲- استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

تاریخ پذیرش

۹۶/۲/۳

تاریخ دریافت

۹۵/۹/۱۹

بیان مسئله

محمد بن حمزه بن محمد بن محمد رومی ملقب به شمس الدین و معروف به ابن فناری از اکابر علمای عثمانی در قرن نهم هجری بوده که در بسیاری از علوم از قبیل معانی و بیان و هیئت و قراءات و عرفان و منطق و غیره یگانه زمان خویش بوده و از جهت اطلاع و احاطه به اکثر علوم ادبی و عقلی و نقلی، از افراد معدود و قلیل الوجود محسوب می‌گردد. وی علاوه بر این که توانسته بود به مقامات قضایی در دولت عثمانی نیز برسد به طوری که اولین شیخ الاسلام دولت عثمانی به حساب می‌آید و از طرفی دیگر چندین دهه به تدریس علوم عقلی و نقلی و عرفانی پردازد و آثاری تألیف نمود که هر کدام از آنها در جای خود از معروفترین و بهترین می‌باشند از جمله مصباح الانس که در شرح و تبیین کتاب مفتاح غیب الجمع و الوجود قوی‌تری که از همان ابتدا مورد توجه و از کتب سطح عالی رشته عرفان اسلامی به حساب می‌آید.

از موضوعات مهم و محوری در عرفان ابن عربی یکی وحدت وجود و دیگری انسان کامل می‌باشد که در اکثر آثاری که بعد از ابن عربی تالیف شده اند به این موضوعات پرداختند از جمله کتاب «مصباح الانس» ابن فناری که در جای جای آن به ویژگی‌های انسان کامل می‌پردازد. در نتیجه در این مقاله سعی می‌شود تا این ویژگی‌های مطرح شده بصورت مشخص تحقیق و بررسی شود تا برخی از ویژگی‌ها و نظرات ابن فناری درباره انسان کامل مطرح و شناخته شود.

اهمیت و ضرورت انجام تحقیق

ابن فناری با آنکه از بزرگان و اندیشمندانی است که اثر سترگش «مصباح الانس» از جمله بهترین آثار و تأثیرگذار در عرفان نظری می‌باشد. متأسفانه تاکنون درباره زندگی و آرای وی هیچ گونه پژوهش تحقیقی از کتاب تا مقاله تألیف و تحقیق نشده است. از این روی این مقاله می‌تواند در حد بضاعت این خلاء را رفع نموده و همچنین می‌توان به برخی از نظرات ابن فناری درباره انسان کامل بعنوان یکی از مهمترین موضوعات محوری عرفانی اسلامی و بالاخص عرفان شیعی مورد تحقیق و بررسی و مطالعه قرار گرفته شود.

بر اهل تحقیق پوشیده نیست که ابن فناری از مهمترین شارحان ابن عربی می‌باشد و در نتیجه با این تحقیق معلوم می‌گردد که ابن فناری در اثر سترگ خود «مصباح الانس»

۱۵۸ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

چه مقدار توانسته است از گستره فکری ابن عربی فراتر رفته و نظرات اجتهادی خود را نیز مطرح نموده است.

اهداف مشخص تحقیق

مهمترین هدف از تحقیق حاضر بیان ویژگی‌های انسان کامل بر اساس کتاب مصباح‌الانس می‌باشد.

پیشینه تحقیق

درباره نظریه انسان کامل تحقیقات زیادی انجام گرفته است، اما درباره ابن فناری و آثار و آرایش تاکنون اثر تحقیقی و پژوهشی خاصی بصورت کتاب یا مقاله منتشر نشده است و حتی در سطح پایان‌نامه‌های ارشد و دکتری نیز فعالیت علمی انجام نگرفته است. مگر دو اثر از استاد محمد خواجوی که عبارتند از:

۱- ابن فناری، مصباح‌الانس، تصحیح محمد خواجوی، نشر مولی، ۱۳۷۴

۲- ابن فناری، شرح رباعی شیخ اکبر محی‌الدین عربی، تصحیح و تحقیق محمد خواجوی، نشر مولی، ۱۳۷۶

البته لازم به ذکر است که استاد خواجوی در مقدمات این دو اثر بصورت خلاصه (صفحه) به زندگی ابن فناری پرداخته است و هیچ اشاره‌ای که آرای وی ننموده است. از این روی، این مقاله پژوهشی با وجود قلت بضاعت حقیر، در نوع خود بدیع بوده و ان شاء الله شروعی در شناخت علمی و تحقیقی عارف فناری خواهد بود.

معنای انسان کامل

تعریف این اصطلاح مهم و گرامی، از حوصله این فرصت بیرون است، زیرا که گزاف نیست اگر نیمی از آثاری که در مکتب عرفانی ابن عربی تالیف و نگارش یافته‌اند را در راستای تعریف و شناخت انسان کامل بدانیم، از این روی سعی می‌گردد تا در حد توان این مقال بر اساس آرای ابن فناری به تبیین آن بپردازیم.

انسان کامل کیست؟ آیا این اصطلاح بر هر انسانی قابل اطلاق است؟ یک نشانه مهم برای انسان کامل این است که او اسرار و حقایق وجود را به طور جمعی در خود دارد و مجالی همه اسماء و صفات خداوند است. به همین دلیل است که شایسته‌ترین موجودات به مقام خلیفه الله‌ی در کون و مکان، انسان کامل می‌باشد.

_____ - کاوشی در نظریه انسان کامل در کتاب مصباح الانس ابن فناری (١٤٦-١٨٤) ١٥٩

نه فقط بر روی زمین، این رتبه و درجه از میان انسانها و سایر مخلوقات تنها برای انبیاء و اولیاء است. اگر چه هر یک از آفریده‌ها خود کلمه‌ای از کلمات بی پایان خداوند و مظہر حق اند، کلماتی که اگر دریا برای نوشتمن کلمات پروردگار مرکب شود، قبل از اینکه کلمات الله تماماً به صفحه ظهر بررسند، آن بحر تمام خواهد شد، هر چند دریایی مثل آن آورده شود.

«قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّي لنفد البحر قبل ان أن تنفذ البحر قبل أن تنفذ كلمات ربّي و لو جئنا بمثله مداداً»(کهف، ۱۰۹)

انسان کامل کسی است که کون جامع حقایق وجود بوده و تمثیل همه اسماء و صفات الهی و مظہر تام و تمام حق و معانی کمال الهی است. در نهایت انسان کامل، یعنی انسانی که ظرف تحقق کمالات الهی و مجلای صفات ذات می باشد، و سایر اسمای کلیه و جزئیه تحت اسم او هستند. به همین دلیل تنها موجود و مخلوق است که سزاوار مقام نیابت از حق و خلیفه الهی است.

انسان کامل؛ که کلمه وحدت نیز هست، تجلی تام اسمای حق است، نمونه و مثالی از جهان و نیز از انسان است، عالم صغیر و عالم کبیر، همچون دو آینه رو به روی یکدیگر قرار گرفته اند، و هر یک از آن دو به نوبه خویش مثال مشترک خود را که انسان کامل است، منعکس می سازد.(نصر، ۱۳۵، ۱۳۲)

ابن فناری در فرصت‌های مختلفی از کتاب مصباح الانس سعی دارد تا انسان کامل را معرفی نماید؛ باری می نویسد:

بدان که انسان در نهایت میوه آنهایی را می چیند که در ابتداء مظہر آنها بوده است، یعنی مظہریت کامل حقایق اسمایی و کونی را در ابتداء داشته است و در آخر میوه همان را می چیند. جمعیت و احوال انسان به مقدار جمعیتی است که حکم این جمعیت به واسطه جمعیت اصلی کبری موسوم به حقیقت الحقایق درست می شود، مراد جمعیت کبری آناست که احوال کامل عبارت از رقایق و صور احکام تفصیلی آنند. پس انسان کامل مظہر این حقیقت و ظاهر به آن است، و هر انسان از جنبه انسان بودن جمعیتی بالقوه و بالفعل دارد که ویژه خود اوست.

۱۶۰ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

و اگر این جمعیت شخصی عمومیت و شمول نسبت به همه اشیاء پیدا کند تا همه اشیاء را از نظر فعل و انفعال و تفصیل و اجمال بگیرد، چنین کسی به انسان کامل موسوم است (ابن فناری، ۱۳۸۸، ج. ۵، ۳۰۰۵).

همچنین می نویسند: که حقیقت انسان [کامل] عبارت است از برزخیت جامع است بین احکام وجوب و احکام امکان؛ لذا به هر دو احاطه دارد واولیت از این وجه و آخریت- از حیث منتهی شدن احکام بدان- مانند پدید آمدن از آن است.(ابن فناری، ۱۳۷۴، ۳۲۸)

این شخص، عبدالجامع است و بالفعل فراگیر است، - بدون تقیّدش به جمع و ظهور- با تمكن و توانایی آن چه را که بخواهد و هر وقت بخواهد، با این که او مظہر مرتبه و صورت، به حقیقت عبودیت و سیادت- که دو نسبت دو مرتبه حق و خلق است- می باشد. و این همان انسان کامل است و اسمایی که به مرتبه او نزدیک است، «عبدالله» است.(همان، ۳۷۵)

پس به سبب ظهور جمع بین اجمال و تفصیل در انسان از حیث ظهور آثار کل در کل انسان و ظهور کل آثار در انسان کامل ظاهرمی شود. لذا به انسان کامل، کمال جلا و استجلا که تمام مراد و مقصود است و مراد و مقصود از کل است حصول پیدا کرده و در نتیجه انسان کامل، کاملترین صورت مرتبه احادیث جمع گردید و بدین مقام، شایسته خلافت گشت، پس انسان کامل به صورتش اثر و نتیجه است و به حقیقت و معنا و مرتبه اش مؤثر و نتیجه دهنده می باشد.

پس انسان کامل غایت کل است و جهت ظهور آدم(اولین انسان کامل) به صورت الهی تحقق می یابد. چون او صورت حقیقی جامعی است که عبارت از مرتبه احادیث جمع است و الهیت صفت اوست.(همان، ۵۱۰)

و همین ویژگی های انسان کامل است که او را شایسته خلافت می کند. و در جای دیگری با اشاره به نظر ابن عربی در فص آدمی، که انسان کامل را کون جامع می داند. می نویسد که مراد ابن عربی از اصطلاح کون جامع آن است که انسان کامل؛ جامع آثار تمام اسماء است.(همان، ۷۱۱)

و چون انسان کامل، مرتبه عمائی است، ازلی و به همان نسبت ابدی است.... و آنکه انسان کامل مقیم بهشت است، اما مقام و مرتبه اش به گونه ایی است که به واسطه حقایقش مناسبتی با بهشت و جهنم و هیچ موطنی بعینه ندارد، و با اینکه در عین برتر بودن و تنزه و

اطلاقش از هر صورت و عالم و موطن و مقام و مرتبه با تمام اشیاء ارتباط دارد و هیچ عالم وموطنی از مظہری که اختصاص به او داشته باشد، خالی نیست.(همان، ۷۴۶) و همین ویژگی ها باعث قدرت تصرف در عالم و بقایش می باشد.

و بسیار ویژگی های دیگر که معنا و حقیقت انسان کامل را به ما می نمایاند. ولی به جهت کمی فرصت در این مقال از بیان آنها صرف نظر می کنیم. البته لازم به ذکر است که در بسیاری از این موارد، ابن فناری به شیخ اکبر نظر دارد و سعیدارد تا باورهای وی را بیان کرد.

انسان کامل اولین مخلوق

یکی از مباحث مهم در عرفان نظری این است که اولین مخلوق عالم کیست؟ که هر عارف صاحب سبکی بدان پرداخته است.

اولین مخلوق حق تعالی «عقل» است، عقل صاحب قلم الهی است. این عقل اول، باعتبار نورانیت و ظهرور بالذاتش «نور» و باعتبار تجرد ذاتی و حضور آن در نزد ذاتش «عقل بالفعل» و باعتبار غلبه صفات ملکی و اخلاق حسنی «ملک» و به اعتبار تصویر کردن حقایق بنحو تفصیلی بر الواح نفوس ناطقه «قلم» نامیده شده است.

پس همانطوری که گذشت؛ اولین موجودی که خلق شد عقل بود در روایت نبوی (ص) آمده است:«اول ما خلق الله العقل، فقال له أقبل فاقبل، ثم قال له ادبر فادبر».شیخ حر عاملی، ۱۳۶۴، ج ۱، ۴۱): یعنی؛ اولین موجودی که خداوند آفرید عقل بود، به عقل امر شد تا برو، پس رفت و بعد امر شد، برگرد، پس برگشت.

و این عقل همان روح نبی(ص) است که امر شد به دنیا باز گردد، تو رحمن برای جهانیان هستی، بعد امر شد برگردد، و در شب معراج بسوی حقرفت، بعد به عقل فرمود:«و عزتی و جلالی، ما خلقت خلقاً أحب إلى منك» (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۱، ۱۰) یعنی به عزت و جلالم سوگند که چیزی دوست داشتنی تراز تو در بین مخلوقات نزد من نیست.بنابراین هر چه در معرفت روح اعظم مطرح است، همان حال نبی(ص) بوده که متعدد با عقل فعال و روح اعظم است.

با این اوصاف اولین مخلوق حق تعالی، نفس نبی(ص) یعنی انسان کامل بوده است. ایشان نیز در بازگشت خود از سفر معراج برای علی(ع) اینگونه حکایت می کند:

۱۶۲ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

«یا علی، ان الله تعالیٰ کان الله و لا شیء معه، فخلقني و خلقک روحین من نور جلاله، فکننا امام عرش رب العالمین یسبح الله و نحمده و نهله و ذلک قبل ان يخلق السموات والارض» (ملاصدرا، ۱۳۹۲، مشاعر، ۶۰)

يعنى؛ اي علی بدرستی که خداوند تعالیٰ بود و هیچ موجودی با او نبود، بعد من و سپس تو را بعنوان دو روح از نور جلالش آفرید، پس ما در پیش عرش پروردگار جهانیان بودیم و او را تسبیح و تحمید و تهلیل می کردیم و حال اینکه همه اینها قبل از خلقت آسمانها و زمین بود.

به نظر ابن عربی حضرت محمد(ص) به تمام معنی سیادت بر کل عالم دارد و حکم او بر همه چیز و همه کس تا روز قیامت برتری دارد.

هیچ امتی نیست، مگر اینکه تحت شریعت الهی محمدی است. به استناد قول ایشان که فرموده اند: «کنت نبیاً و آدم بین الماء و تین؛ يعني من پیامبر بودم و حال آنکه آدم بین آب و خاک بود» (فخر رازی، ۱۳۷۱، ج، ۶، ۵۲۵)

پس چون سید انبیاء و مرسلین است و سید سایر مردم نیز هست و مردم از آدم^(ع) تا قیامت همه امت او هستند. آیه کریمة «لیغفرلک الله ما تقدم من ذنک و ما تأخر....» (فتح، ۲) نیز اشاره به همین مطلب دارد، چون انسانهای قبل و بعد از ظهور ایشان همه امت اویند و او بر همه اینها کفایت می کند. «ومالرسنک الا کافه للناس...» (سباء، ۲۸)

بنابراین ایشان لایق مرحمت عمومی است. چون خداوند او را اختصاص به امت و زمانی خاص نکرده است. پس اولین مخلوق حق را انسان کامل، عقل اول و حقیقت محمدی^(ص) می دانند و این مخلوق پس از حق تعالیٰ کاملترین موجودات و اولین صادر شده و دومین صادر کننده است.

از این روی ابن فناری؛ امتداد و سعه وجودی انسان کامل از ابتدای خلقت تا انتهای آن بوده که در هر نشأه و زمانی بنحوی ظهور دارد. اولین ظهور آن در قالب انبیاء در حضرت آدم^(ع) و غایت و کاملترین ظهور آن در شخص نبی اکرم محمد مصطفی^(ص) بوده است.

وی می نویسد: بدان که (انسان کامل) صادر نخستین، نفس رحمانی است. قلم اعلیٰ یا عقل اول، مخلوق اول است، که یکی از تعینات صادر نخستین است، و مظہر اسم شریف مدبرا است بلکه به دیده تحقیق چنان است که:

_____ - کاوشی در نظریه انسان کامل در کتاب مصباح الانس ابن فناری (١٥٦-١٨٤) ١٦٣

حقیقتة القلم الأعلى المسمى بالعقل الأول عبارة عن المعنى الجامع لمعنى التعينات الامكانية التي قصد الحق افرازها من بين الممكّنات الغير المتناهية و نقشها على ظاهر صفحة النور الوجودي بالحركة الغيبة الإرادية الكوجب الحكم العلمي الذاتي.(ابن فناري، ١٣٧٤ : ٢٧)

ابن فناري در جای دیگری که به چگونگی خلقت انسان می پردازد، می نویسد که مظاهر حقیقی صوری حق، که عین مزاج اعدل (معتدل ترین) است عنصری محمدی بوده و مظاهر حقیقی معنوی آن هم که قلب نقی تقی او است که تجلی اول آن و نیز حقیقت آن عین بروزخیت نخستین است، همان حقیقت محمدی(ص) است.(همان ، ٦٥٨)

در نتیجه؛ اعتدال مزاجی را زمینه تجلی اول الهی می داند و بیان می کند که ؛ لذا زمان استجلای تجلی اول که جامع بین احادیث و واحديث است، به واسطه تعین یافتن قلب تقی نقی از عین این مزاج، مظہری معنوی برای آن شد.

پس مفاتیح به واسطه سرایت حب اصلی در آنها، از حیث مظاهر هفت گانه و فروع آنها-
پس از تحقیق شان به کمالات اختصاصی روحانی و مثالی شان- شتافتند و به تعیین مزاج اعدل محمدی توجه نمودند، پس وجودش از مرتبه تجلی اول تعین یافت و همین طور فروض آمد... (همان ، ٦٦٣) همانطوری که دیده می شود جناب ابن فناري با سبکی بدیع بر اساس مزاج شناسی به تبیین نظریه اولین مخلوق بودن انسان کامل می پردازد.

همچنین در جای دیگری نیز آن حضرت را همان بروزخیت نخستین و تجلی اول معرفی کرده و که از باطن وجود و نور احمدی است.(همان، ٦٦١)

نتیجه آنکه، ابن فناري نیز همانند ابن عربی و دیگر عرفای بزرگ اسلامی، اولین وجود متجلی از ذات حق و تجلی اول را نور و حقیقت حضرت رسول گرامی اسلام(ص) می داند.

انسان کامل هدف آفرینش

ویژگی دیگر که برای انسان کامل می توان در نظر داشت «النایة القصوى من الخلق» است.(موحدی، ١٣٩٠، ٣٧) هدف خداوند از ایجاد و خلق موجودات، معرفت بود، «أن الله خلق العالم كلي يعرف » همانا خداوند عالم را آفرید تا شناخته شود. انسان کامل تنها آفریده ای است که می تواند به او معرفت پیدا کند، معرفت کاملی که لایق مقام حق باشد.

۱۶۴ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

«و الانسان وحده هو الذى يعرفه الائقة به و المعرفة الكاملة» به همین دلیل انبیاء – انسان های کامل – سبب نزول رحمت و واسطه فیض و علت ایجاد همه مخلوقات اند. بنابراین، آن کمال الهی که شناخت خداوند است. فقط انسانکامل میتواند حق آنرا به جا آورد و به این معنا سزاوار است که انسان را علت ایجاد عالم بدانیم.«(عفیفی، ۱۳۶۶: ۱۲) به عبارت دیگر، چون خداوند خواست تا خود را بشناساند، انسان کامل را آفرید و به طفیلی انسان کامل عالم را خلق نمود و عالم همان انسان تفصیل یافته است.(رک:جامی، ۷۰، ۱۳: ۱۰۰)

پس همانطوری که ذکر شد؛ انسان کامل به عنوان علت غایی مجموعه نظام آفرینش معرفی شده است که مصدق اتم آن جناب پیامبر اکرم(ص) است. پس، غایت تمامی نظام آفرینش حضرت ختمی مرتب(ص) است و حبّ تام حق تعالیٰ به خلقت و وجود نازنین او، علت اصلی خلقت زمین، آسمان ها و موجودات در آنهاست. و به همین لطیفه اشاره دارد آن جا که حضرت می فرماید: «كنتُ نبياً وَ آدمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطينِ»(مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶: ۴۰۲)

و در حدیث قدسی خطاب به پیامبر اکرم(ص) آمده است: «لولاك لما خلقت الأفلاك»، چرا که ظهور تمام حقایق اسرار توحید، نبوت، معاد، ولایت و تجلی کامل اسمای حسنای الهی، در گرو ظهور شخص شخیص پیامبر اکرم(ص) است.

و به واسطه وجود مبارک اوست که خلقت تمامی کاینات، تشریع قانون مقدس الهی، تأسیس مکتب وحی و «قرآن» و نزول ملائک معنا پیدا می کند.

ابن فناری می نویسد: بدان جهت که حق تعالیٰ که متحقق به کمال ذاتش از ازل تا ابد است، به کمال اسمائی نیز که موقوف بر ظهور است، تجلی کند، یعنی حضوری که بین باطن و ظاهر و معنی و صورت و غیب و شهادت گفته شد، و نیز (موقوف) بر سریان تجلی جمعی به موجب حقیقی اسمی که طالب ظهور است، بوده و به حکم حقیقت جامع و قوه آ پیرو دیگر حقایق اسمایی است، که این سریان منجر به رنگ پذیری هر یک از افراد تمام امر – به حکم همه و صورتش – می شود، خواه اثر همه در کل ظاهر شود- همچنان که در مطلق انسان است- و یا آن که بر اعتدال وسطای کمالی باشد، - چنانکه در انسان کامل باشد – و یا آن که جز اثر بعضی ظاهرنشود – چنان که در غیر انسان است – یا این که هر

یک از افراد به حکم جمع رنگ می‌گیرند، این به سبب واسطه بودن بعضی مر بعض دیگر است. و نیز بواسطه ارتباط تمام نسبت‌های اسمایی به‌حکم ظاهری و باطنی آنها است. و یا آن که کمال به واسطه این جمع بین غیب و شهادت و آن چه آن دو بر آن اشتغال دارند، حاصل می‌آید و در این تمام اعتبارات علمی و ظهور احوالو کیفیات وجودی از جهت تمام و ظهور نهفته است، چه ظهور فعلی شهودی- از حیث باطن- باشد و چه انفعالی مشهودی- از حیث ظاهر- چون هیچ اثری جز به واسطه باطن در ظاهر پدید نمی‌باشد.(همان، ۶۷۱)

مثلاً؛ وجود را صحت و درستی انسان بودنش حاضر او است، پس حضور، علم او است و صحت معین، خصوصیت نسبت علم او است که عبارت از حقیقت انسان است، و بودنش انسانی بالفعل عبارت است از تعین وجود از حیث آن صحت، پس او وجود انسان است که جامع بین خصوصیت باطن و حضور ظاهر و جمع تلفیق یافته بین آن دو می‌باشد، و اگر این دو جمع نبود نشأه جامع بین احکام دو نسبت ظهور و بطون حصول پیدا نمی‌کرد، سپس گوییم: این استكمال به غیر- چنان که توهم شده- نمی‌باشد، آن ممنوع است، بلکه استكمال «النفسه» (یعنی نه برای خودش) می‌باشد، بلکه برای نسبت‌های اسمائش، به واسطه جمع بین دو نسبت ظهور و بطون آنها می‌باشد تا امور مذکور تمامی یابد و نسبت جامع بین آنها ظاهر گردد، و تمام اینها از خودش است نه از غیر خودش و نیز به واسطه مقتضی نسبت‌های علمش است که آنها درباره او و نسبت به او عین ذات اویند.

پس این راز مطلق ایجاد است و رازی که مخصوص به ایجاد انسان باشد، نیست. برای این که در هر چیز وجود است، پس در او وجود با لوازمش است و لذا هر چیزی در آن همه چیز است، خواه اثرش ظاهر شده باشد، یا نشده باشد، و نیز این حکم جمعیت کبری است و آن جمعیت الهی است که نخست به حسب مراتب الهی در صورت کلی وجودی و علمی مرتبی نخستین ظاهر است، و شأن این جمعیت این است که هر کس آن را دانست و آن چه در این جا از راز سرایت آن هر موجودی بیان شده، دانست، نسبت جمعیت او را از این جمعیت خواهد دانست، و خواهد دانست که حکم و حال در فراخنای وجود و دائره مرتبه او و اجزایی که تجزیه و قسمت را از آن می‌پذیرند، همان گونه است که امر در مطلق صورت کلی وجودی و علمی می‌باشد، حال بهره و نصیب او را از اصل امر بنگر تا قدر و غایت طور او را بدانی و نیز راز ایجاد و حکم و سبب آن را هم بدانی(همان، ۷۱۳)

انسان کامل، مایه حفظ و بقای دنیا

یکی دیگر از شئون ولایت انسان کامل، مقام خلافت الهی در حفظ عالم است که او علت بقای عالم است. تا سایه انسان کامل بر سر دنیاست، عالم و خزان و کلمات الهی برقرارند. اما آن گاه که از دنیا رخت، برنبدد و راهی جهان آخرت و مقیم آن دیار گردد، همه کمالات و معانی نیز با او همسفر شده و به خزینه آخرت منتقل می شود و روند ولایت تکوینی در آخرت برپا خواهد شد.

این فرد که اکمل نوع انسانی است. پس سزاوار است که ختم نبوت هم به او باشد و از آن بالاتر ابتدا و ختم هر چیز باید به او باشد.(قیصری، ۱۳۸۲: ۱۱۵۴)

تا هنگامی که این انسان کامل موجود باشد، عالم محفوظ خواهد ماند، خلیفه در خزابین عالم به صورت مستخلف ظاهر است و خداوند صورت خلقش را در عالم حفظ می نماید، پس خلیفه از آن حیث که مظہر اسمای خداست، طلس حفظ می باشد، و او واسطه تدبیر الهی است که بر ظهر تأثیرات اسمای خداوند در اوست.(حسن زاده آملی، ۱۳۷۶: ۳۵) پس این غایت قصوی خلقت(انسان کامل) عامل بقای عالم و سبب استمرار هستی است، و به نگین و نشانه شاهانه ای می ماند که بر خزانه وجودش زده اندتا گنجینه هستی محفوظ و در امان باشد و این است، دلیل انسان و خلیفه نامیدنش، چه نماینده خدا در نگهبانی ملک او و مردمک دیده حق در عنایت بر خلق است:

ألا ترى أَنَّ الدُّنْيَا بِأَقِيمَةِ مَادَامُ هَذَا الْإِنْسَانُ فِيهَا... وَ لَهُذَا تُخْرِبُ الدُّنْيَا بِزُوْلَهُ.

معنی؛ نمی بینی که دنیا تا آنگاهی باقی می ماند که انسان در آن است. پس نابودی انسان، جهان به ویرانی گراید.(شیخ الاسلامی، ۱۳۵۴: ۲۶۴)

و هو للحق بمنزلة انسان العين من العين فلهذا السمي انساناً فانه به ينظر الحق الى خلقه
فيرحهم

يعنى انسان همچون مردمک دیده حق است که خدا بواسطه او به خلق می نگرد و به آنان رحمت می آورد.

و باز در جای دیگری ابن عربی به اهمیت وجود انسان کامل برای بقای عالم می نویسد:
فقيام العام بوجوذه فهو من العالم كفص الخاتم من الخاتم.... و العلامه التي بها يختتم
الملك على خزانته و سماه خليفة من اجل هذا الأئه تعالى الحافظ به خلقه...

_____ - کاوشی در نظریه انسان کامل در کتاب مصباح الانس ابن فناری (۱۸۴-۱۵۶) ۱۶۷

یعنی جهان بوجود انسان برپاست و او به نگین انگشتی آفرینش و نشانه‌ای می‌ماند که خداوند بر خزانه هستی زده است و به همین سبب خلیفه اش نامیده است که خدای تعالیٰ بواسطه او آفریدگان را نگهداری می‌کند.(همان، ۲۶۴)

ابن فناری با تبیین رابطه عوالم ظاهر و باطن می‌نویسد:[عالیم لا تعین غیب الهی با عالم تعین اسم ظاهر] ناگزیر از حافظ و نگهدارنده‌ای است که حد فاصل بین دو بخش را حفظ می‌کند و بخش جدا را از اتحاد با اصلش باز می‌دارد تا اسم «ظاهر» و احکام آن پیوسته باقی بماند، برای این که اشیاء تمایل به اصل خود دارند و احادیث صفت این حَدَّ است که گفته شد.

پس آن معقولی غیبی و پنهان است که مطلقاً ظاهر نمی‌شود، سپس (گوییم) نگهدارنده این حَدَّ حق تعالیٰ است ولی از حیث باطنِ اسم «ظاهر» و نسبت جامع بین ظاهر و باطن، و این حقیقت نگهدارنده – یعنی چیزی را که حق تعالیٰ حَدَّ را از حیث آن نگه می‌دارد- مرتبه «انسان کامل» است که برزخ بین غیب و شهادت می‌باشد.(همان، ۶۸۰)

بدین طریق جناب ابن فناری به نقش مهم انسان کامل در واسطگی میان عالم کثرت یا عالم اسم ظاهر متعین با حق که عالم غیب بلا تعین است، پرداخته است و بیان نموده است که علت بقای عالم کثرت بواسطه وجود انسان کامل می‌باشد.

انسان کامل بالفعل است

انسان، خلیفه‌الهی در زمین است و این بدان معنا است که او، جامع تمام مراتب هستی از عالی تا دانی است. البته تنها مرتبه نازل ماده، در همه انسان‌ها بالفعل است. اما مراتب عالی را باید خودشان به ظهور رسانند، فقط انسان کامل است که تمام مراتب هستی در او بالفعل است. و همه اسماء‌الهی در وجودش ظهور دارد. مابقی انسان‌ها باید اسماء را تحت تربیت ربّ خویش ظهور دهند و به هر اندازه اسماء در وجودشان تعیین یابد خلیفه‌الله خواهند بود.

چرا صفت کامل برای انسان انتخاب شده است؟ صفت کامل برای انسان کامل به این است که معتقد بودند هر موجودی بخصوص انسان دونحوه کمال دارد؛ کما ل اولیه که مجموعه استعداد و قابلیت‌هایی را دارد. ظهور این کمالات اولیه را کمال دوم می‌نامند. و انسان در مکتب عرفان همه‌ی ارزش‌های خود را مدیون کمال دوم خود است.

۱۶۸ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

بنابراین انسان کامل، مظہر تام ذات، صفت و فعل الله است. اما آیا اسماء و صفات الهی در جسم او ظہور می یابد یا در روحش؟ با توجه به اصل وحدت شخصیه در تمام عوالم اعمم از روح و جسم، ظہور اسماء الهی است، لذا انسان کامل، جسمش نیز متروح است و اسماء الله در ماده او نیز به تمامی ظہور دارد.

البته باید بدانیم وجود و اوصاف وجودی برای تمام هستی «ثبوتی» است، یعنی هستی مقام ثابتی دارد که بالفعل است، اما ظہور این اوصاف در غیر انسان کامل «اثباتی» است. یعنی مخلوقات باید آن مقام ثبوتی را به ظہور رسانند و اثبات کنند. ظہور این مقام ثبوتی در بسیاری از انسانها، به صورت «حال» است، یعنی مقطعي و زوال پذير است. و تحت تأثير شرایط، گاه ظہور می آید، و گاه هیچ اثری از آن نیست، اما برای برخی از انسانها، ظہور اسماء بالملکه است، یعنی در وجودشان تثبت شده و به راحتی رنگ خود را تحت تأثير عوامل بیرونی از دست نمی دهد.

انسان کامل تمام حقایق اسمائیه را واجد است و جمیع مراتب کمالیه را حائز است زیرا هر چه به امکان عام برای باری و مفارقات نوریه ممکن باشد واجب است، داشته باشد، چون منتظره ندارند، زیرا حالت منتظره در چیزی است که امکان استعدادی در وی باشد و امکان استعدادی از احوال ماده است.(ابن فتاری، ج ۵ : ۳۰۰۱)

انسان کامل هم چون بالفعل نفس مستکفى و کامل است، باید بالفعل مظہر تام جمیع اسماء و صفات الهی باشد، زیرا از آن سو امساك نیست و از این سو نیز نفس در کمال اعتدال و استعداد است، لذا کمالات انسانیه که برای نفووس امکان دارد، برای او بالفعل وجود دارد او جام جهانما و آئینه گیتی نماست، او زبده و خلاصه موجودات است و ظہور همه عالم به وسیله اوست.(حسن زاده آملی، ۱۳۷۲: ۱۴۷)

«ان هیهنا العلما جمأً لو اصبت له حمله » (نهج البلاغه، ح ۱۴۷)

که همه حقایق اسمائیه را واجد است و جمیع مراتب کمالیه را حائز می باشد.

«کل شیء احصیناه فی امام مبین»(یس، ۱۳)

زیرا هر چه که به امکان عام برای باری تعالی و مفارقات نوریه ممکن است، واجب است که امکان استعدادی در آن نیست، از جنبه تجرد روحانی انسان کامل و کمال اعتدال

_____ - کاوشی در نظریه انسان کامل در کتاب مصباح الانس ابن فناری (۱۸۴-۱۵۶)

وجودی او که بالفعل نفس مکتفی و کامل است باید بالفعل مظہر تمام جمیع اسماء و صفات الهی باشد زیرا از آن جانب امساك نیست و از اینجانب هم قابل کامل است.

این چنین فرد را جام جهان نما و به اسمای بسیار دیگر نامند و در موجودات داناتر و بزرگوارتر از او موجودی نیست که زیده و خلاصه موجودات است. تمام عمال کارخانه وجود، خادمان اویند و گرد او طواف می کنند. و خود مرتبط با عقل بسیط که عقل کل است، می باشد بلکه متصل به عقل کل است، بلکه متحدد با آن است. بلکه اتحاد هم از ضيق تعبير است، و از روی لاعلاجي بفنا تعبير کرده اند. اما فنایی که قره عین عارفین است، شأن هر موجود این است که معلوم و معقول انسان گردد و انسان را شائیت این که عاقل آنها گردد. لذا انسان کامل حائز رتبه «کل شیء احصیناه فی امام مبین» است.(حسن زاده آملی،

(۱۴۷-۱۳۷۲)

پس انسان کامل نیز از دسته موجودات تمام بوده و هیچ حالت و منظره ایی در او وجود ندارد، بلکه انسان کامل از آن حیث که صاحب نفس مکتفی و کمال اعتدال وجودی و مظہر تمام جمیع اسماء و صفات است، از تمامی ملائکه الله و مفارقات نوری افضل و اشرف و اتم است، یعنی انسان کامل تمامی کمالات ملائکه الله را مع الاضافه داراست تا آن جا که حتی جبرئیل، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل، غذای جان انسان کامل می شوند و شائی از شؤون وجود سیعی او می گرددند و بدین ترتیب، تمامی موجودات نظام هستی مسخر انسان کامل و در تحت تدبیر، اختیار و سیطره وی قرار می گیرد.

از نظر ابن فناری انسان در نهایت میوه آنهایی را می چیند که در ابتداء مظہر آنها بوده است، یعنی مظہریت کامل حقایق اسمایی و کونی را در ابتداء داشته است ودر آخر میوه همان را می چیند. جمعیت و احوال انسان به مقدار جمعیتی است که حکم این جمعیت به واسطه جمعیت اصلی کبری موسوم به حقیقت الحقایق درست می شود، مراد جمعیت کبری آناست که احوال کمل عبارت از رقایق و صور احکام تفصیلی آند. پس انسان کامل مظہر این حقیقت و ظاهر به آن است، و هر انسان از جنبه انسان بودن جمعیتی بالقوه و بالفعل دارد که ویژه خود اوست.

و اگر این جمعیت شخصی عمومیت و شمول نسبت به همه اشیاء پیدا کند تا همه اشیاء را از نظر فعل و انفعال و تفصیل و اجمال بگیرد، چنین کسی به انسان کامل موسوم است.(همان،ج ۵، ۳۰۰۲)

۱۷۰ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

همچنانکه تعین اول در اولین جامع- بین حقایق وجوب حقی و بین حقایق امکان خلقي- به گونه جمع احدي- پیش از تفصیل است. همین طور پس از تفصیل، ارتباط حقایق وجوب به حقایق کتاب در مرتبه امکان است، پس ناگزیر از جمعی احدي است که تمام جمع های وجوبی و امکانی و صورت آنها را جمع آورد و آن انسان کامل بالفعل است.(همان، ۳۴۵)

همانطوری که ذکر شد انسان کامل همه حقایق اسمائیه را واحد است و جمیع مراتب کمالیه را حائز، زیرا هر چه که به امکان عام برای باری تعالی و مفارقات نوریه ممکن است، واجب است. به علت این که حالت منتظره در آنان نیست، چه حالت منتظره در چیزی استکه امکان استعدادی در وی باشد، و امکان استعدادی از احوال ماده است و مفارقات نوریه تمام، واجب الوجود فوق تمام است.

ایشان در جاهای دیگری نیز به این ویژگی انسان کامل توجه نموده و آن را بزرگترین شرط خلافت الله انسان کامل شمرده است؛

«بزرگترین شرط خلافت؛ علم به تمام مراتب و به اهالی آن مراتب و حقوق و احکام آنان است، چون خلافت یک شأن میانی است که اقتضای گرفتن از کسی که او را خلیفه کرده و دادن یر کسانی که خلیفه شان شده دارد، پس اگر علم به آنان نداشته باشد حق خلافت را به جای نیاورده است. ایندر فرشتگان بالفعل نیست.»(همان، ۵۳۳)
در حالی که در انسان کامل بالفعل می باشد و از بزرگترین شرط های خلافتش به حساب می آید.

انسان کامل مظہر اسم جامع الله

در عرفان اسلامی و بر اساس چینشی که در نظام هستی ارائه می شود به تبیین جامعیت انسان بسیار از

حضرت اول؛ تعین اول و ثانی است که جزء صقع ربوی اند و حضرت ثانی عالم عقل و پس از آن عالم مثال حضرت سوم است و در نهایت قوس نزولی و حضرت رابع یعنی عالمماده است.

اما حضرت خامس حقیقتی است که جامع همه حضرات قبلی است و هر چهار حضرت را در خود جمع دارد، و آن انسان کامل و کون جامع می باشد.(امینی نژاد، ۱۳۹۰: ۲۹۸)

_____ - کاوشی در نظریه انسان کامل در کتاب مصباح الانس ابن فناری (۱۸۴-۱۵۶) ۱۷۱

بنابراین بقیه کونها و هستی‌ها، حتی تعیین اول و ثانی ناقصند و آن کونی که جامع و کامل است، حضرتی است که خداوند متعال به کمال در آن حضور یافته و ظهر کرده است. انسان کامل می باشد.

بنابراین جامعیت انسان تا آنجا پیش رفته است که تا صقع ربوی نیز راه داشته و حضرت اول را هم در خود دارد و از همین روی موجودی حقانی خلقي است.
راز مسجد ملک گردیدن و از دیگر موجودات افضل و اشرف آمدنش نیز در همین است
که هیچ آفریده ایی جامعیت و قابلیت وی را ندارد و چه گفتم که جهان جسمی است که انسان روح آن است و دیگر موجودات اعضاء این جسم و معلوم است که اعضاء همه به فرمان روح و مسخر آنند. (شیخ الاسلامی، ۱۳۵۴: ۲۶۶)

ابن فناری در تبیین اینکه انسان کامل مظہر اسم جامع الهی است می نویسد: هر هیئت و شکل و اجتماعی از جهتی، اول و مظہر است و آن چه از مطلق ذات بدان اتصال و تعیین می یابد، همان آخر و ظاهر است، چون مظہر حکم حکم آینه است، و آینه وقتی که (صفحه اش) به واسطه نقش در آن پر و آکنده گردد، دیگر دیده نمی شود، و تنها نقش مشاهده می شود، از این روی گوییم: هر مظہری باطن و پنهان است و ظاهر و هویتا همان نقش و نمودار است، با این که نقش پذیر(آینه) از جهت اعتبار پیش بودنش بر حالت نقش پذیری باطن این ظاهر و روح آن است، و باطن باطن چیزی است که از غیب ذات که از ذات به واسطه آن چه که از تعیین می یابد به طور اجمال دانسته می شود، به این اعتبار که آت سُوی این متعین امری است که تعیینش مسبوق به «لاتعین» است و از این حیثیت و جهت تعیین یافته است.

چون این اصول تحقق و ثبوت یافت، حال گوییم: هر مظہری از این مظاہر به واسطه امری مشخص، یعنی صورتش که بدان تعیین می یابد و حقیقتش آشکار می گردد – خواه از مظاہر حسی باشد و یا مثالی و یا غیر این دو که گفته شده – امکان ندارد که این مظہر از آن جهت که مظہر ظاهر است، خود ظاهر باشد، و گرنه تعیین هر یک از آن دو بر دیگری متوقف بود و توقف از یک جهت دور پیدا می کرد و این خود محال است، و همین طور (این مظہر) ظاهر به ذات خود هم نیست، و گرنه بی نیاز از غیر(یعنی ظاهر) بود و صورت او (ظاهر) نبود، در حالی که وی این گونه فرض شده و این امر خلاف فرض است، و در هیچ

۱۷۲ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

چیزی نیز (این مظہر) غیر همان ظاهر، ظاهر نیست. و گرنه تعین (مظہر) از آن غیر بود نه از آن او (ظاهر) در حالی که فرض شده از وی (ظاهر) است و این امر هم خلاف فرض است. و تحقیق این مطلب آن است که؛ قاعدة ظهور عبارت از تبعیت و پیروی ظاهر است- در تعین - از مظہر، و بر عکس است در ظهور، و این با هیچ یک از تقدیرات و اندیشیدن های سه گانه تحقق و ثبوت نمی یابد. مگر در یک صورت و آن این است که ظاهر به ذات و حقیقت خود- در عین حالات خویش- ظاهر باشد، بطوری که حکم آن (حالات) با او، حکمی ممتاز و جدا از جهتی غیر جهت دیگر باشد، پس از آن جهت که بدان امتیاز و جدایی می یابد، مانند ذاتی و حالی - ذات ظاهر است، و حال مظہر، و از آن جهت که بدان اتحاد می یابد، یعنی از آن جهت که حال شئی و صفت آن است - یعنی از آن جهت که عین آن است - ظاهر و مظہر یکی است، و امکان دارد که (ذات) بنابر اعتبار همگام (که گفته اند): مظہری باشد که مطلقاً تعین ندارد.

پس حالات شئ صور نسبتهای آن شئ است که آنها (حالات) نسبت بدان شئ عین ذات اویند، و ذات او احادیثو یکی بودن احوال او را می بخشد که خود مصحح و ملاک برای ظهور حالات می باشد، و احوال او تعین ذاتش را عطا می کند. با این توصیفات این معین به واسطه احوال، مظہری می گردد برای آن چه از غیب و باطنیش از او تعین نپذیرفته، و ظاهر بودنش در احوال و صفات و مظہر بودنش برای غیب ذات تحقق می پذیرد، و این ذات در ظهورش دوری نبوده و بهذات خود هم ظاهر نمی شود، زیرا ظهورش متوقف بر غیبیش است و در هر چه که غیر خودش است ظاهر نمی باشد، چون احوال او نسبت های او است که آنها از جهت انتسابشان به او عین او هستند.

سپس آنکه، این شأن حق متعال است، چون او از جهت صفات و نسبتهایش مظہر است و از جهت ذات و غیبیش ظاهر است، چنان که حضرت شیخ (قونوی) در تفسیرش گفته است:

تو آینه اوی و او آینه حالات تو است. و باز در تفسیرش گفته؛ هر موجودی که حکمش با اسماء است حکمش با مسمی است، و در هر حال و در هر مرتبه که باشد انفکاک و جدایی محال است، پس مجموع عالم مظہر وجود خالص و بحت است و هر موجودی هم با تعینش مظہر او است، ولی از حیث نسبت اسم خاص در مرتبه مخصوص، وجود مظہر احکام اعیان و شرایط در رسیدن (سرایت) احکام از بعضی به بعضی دیگر است.

_____ - کاوشی در نظریه انسان کامل در کتاب مصباح الانس ابن فناری (۱۸۴-۱۵۶) ۱۷۳

[نتیجه می شود] که انسان کامل از جهت اسم جامع «الله» مظهر او است، از این روی از شأن مولا و سورش نصیبی وافر دارد و چون به مظهر بودن اسم جامع تحقق یافته، روحانی بودن از بعضی حقایق لازم او شده و در صورت های بسیاری- بدون تقید و انحصار- ظاهر می گردد و این صورتها- به واسطه اتحاد عین او- بر وی صدق می کنند.. همچنان که به واسطه اختلاف صورت ها (کامل) تعدد می پذیرد.(همان، ۹۶-۹۴)

لیس لاحد مجموع ماللخلیفه.... و لیس للملائكة جمعیة آدم، فکما أن لیس شیئ فی العالم الا و هو یسبح بحمدہ كذلك لیس شیئ من العالم الا و هو مسخر لهذا الانسان.... فکل ما فی العالم تحت تسخیر الانسان فهو افضل نوع من كل ما خلق من العناصر.... و الانسان فی الرتبة فوق الملائكة الارضیة و السماویة.(شیخ الاسلامی، ۱۳۵۴، ۲۶۶)

يعنى؛ هیچ آفریدهای را جامعیت این نماینده خدا نیست، فرشتگان نیز این جامعیت را ندارند پس همانطور که در جهان چیزی نیست مگر آنکه خدا را تسبیح می کند و می ستد، همچنین چیزی نیست مگر آنکه رام این انسان است، پس هر چه در جهان است در زیر فرمان آدمی است و او برترین موجود از میان مخلوقات عنصری است و در رتبه از فرشتگان زمین و آسمان برتر است.

ابن عربی در فص آدمی از فصوص الحكم، دو خداوند در آیه «ما منعك ان تسجد لـما خلقتُ بيديّ» (ابن عربی، ۱۳۶۶: ۷۵) به صورت حقانی که عبارت از تعین های حقی است. و صورت عالم که شامل تعین های خلقی می شود، تفسیر نموده و انسان را جامع این دو صورت و دو دست می شمارد و می گوید:

«ولهذا قال لابليس: ما منعك ان تسجد لما خلقت بيدي؟ و ماهوا لا عين جمعه بين الصورتين، صورة العالم و صورة الحق و هما يد الحق تعالى.»(همان، ۷۵)

يعنى؛ به خاطر شرافت دادن به آدم است که خداوند متعال به ابليس فرمود: چه چیزی تو را منع نمود تا آنچه را با دو دستم خلق کردم را سجده کنی؟ و آن چیز نیست مگر حقیقت جامع بین دو صورت عالم (حقایق کونی) و صورت حق (حقایق الهی) که اینها دو دست حق هستند و آدم و انسان با این دو دست خلقت یافته است.(شیخ الاسلامی، ۱۳۵۴: ۲۶۶)

۱۷۴ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

آنچه می‌توان در تحلیل مسئله جامعیت انسان، از منظر مبانی عرفانی گفت: آن است که انسان کامل مظهر اسم جامع الله است، و همچنان که اسم جامع الله، دارای جامعیت کامل و سیطره بر جمیع اسماء را دارد، مظهر او نیز این چنین خواهد بود.

چرا که چنین اسماء در تعیین ثانی که از اسم الله شروع می‌شودو بعد به اسمای اربعه و بعد سبعه و سپس تا بی نهایت پیش می‌رود. در کنار خود چنین اعیان ثابت که مظاهر اسماء هستند را در پی دارد و در عرض اسماء از مظهر و عین ثابت اسم جامع الله است. و از جهتی عین و متحد با این اسم بوده و همه کمالات او را داراست و نقش الوهیت و تدبیر نسبت به ما دون دارد. (با تذکر مکرر این نکته که بحث ما در الله وصفی است، نه الله ذاتی که احدی بدان دسترسی ندارد.)

مطابق این تحلیل، انسان صاحب مقامی جمعی است. و باید هماهنگ با عرفا گفت؛ انسان «حق الخلق» است. هم حق است و هم خلق، هم واجب است و هم ممکن، هم رب است و هم مربوب، زیرا همجهت خلقی دارد و هم تا صقع ربوبی، تا اتحاد با اسم جامع الله پیش رفته است.

به عبارت دیگر، اسم جامع الله با هویت جمعی اش تنها در انسان پیاده می‌شود و حق در کمال تجلی خود، در انسان تجلی کرده است و تجلی بیشتری در کار نیست، عارفان معتقدند خداوند در هر مظهری در حد آن مظهر جلوه می‌کند. چرا که قیود هر مظهری باعث می‌شود خدا در حد آن شیء جلوه‌گری کند، اما او در انسان در حد خود حق تجلی می‌کند.

خلافت برای انسان کامل

این فناری بحث مفصل و زیبایی در مورد علت تفوق انسان بر فرشتگان در نایل شدن به مقام خلافت دارند که به جهت ارتباطش با این فصل در اینجا ملزم به ذکر آنها هستیم. ایشان ابتدا با مقایسه انسان و فرشته به ویژگیهای فرشته و امتیازات و عدم آنها می‌پردازد و به شرح زیر است:

نخست آنکه، فرشتگان از جمله قوای «ید» اند، و نسبت به صورت رحمانی دارند که آدم مطابق آن صورت بوده، بلکه عین صورت آن صورت بود، از این روی فرشتگان مظاهر اوصاف حقيقی و اجزای صورت جمعی می‌باشند.

دوم این که: کمال کلّ کلّ از دو جهت ظاهر می شود: یکی از جهت کلیت و جمعیت اجرایش و اگر چه هر جزوی از آن به تنها ی ناقص است، و دیگر از جهت نسبت کمال است بهر جزء جزئی از اجزای آن، و به واسطه برطرف کردن نقصان از آن.

سوم این که؛ فرشتگان با این که دارای سه جمعیت اند، ولی برای صلاحیت خلافت کافی نیست، اما جمعیت ها: از جهت حقیقت الحقایق که در هر جزوی به کلیت خود ساری است، و از جهت سریان وجود مطلق که مشتمل بر کمالاتش می باشد، و از جهت امکان که قابل و پذیرای هر صورت و حکم است، می باشد، اما کافی نبودن، برای این که خلافت دارای شرطهای دیگر است که آنها را فرشتگان ندارند.

اول؛ ظهر این جمعیت های سه گانه است بالفعل، به صورت عدل و برابری – بدون غلبه (یکی بر دیگری) بین آنها – در حالی که احکام وجوب و بساطت بر نشأه آنان غلبه دارد.

دوم؛ تلبیس و آمیزش به تمام احکام مراتب روحی و مثالی و حسی است برای دادن هر حقی را به صاحب حق، و آنان محدود در یک مرتبه اند، چنان که گفتند؛ و ما منا ال له مقام معلوم، یعنی ؟ هیچ یک از ما نیست مگر آن که مقامی معلوم دارد.(سوره صفات، آیه ۱۴۶)

سوم ارتباط با تمام احکام اسماء - چه تعلقی و چه تخلقی – است، و آنان را از تعلق به اسم های «تواب و عفو و غفور» و امثال اینها بهره ونصیبی نیست.

چهارم این که: بزرگترین شرط خلافت، علم به تمام مراتب و به اهالی آن مراتب و حقوق و احکام آنان است، چون خلافت یک شأن میانی است که اقتضای گرفتن از کسی که او را خلیفه کرده و دادن بر کسانی که خلیفه شان شده دارد. پس اگر علم به آنان نداشته باشد حق خلافت را به جای نیاورده است، و این در فرشتگان بالفعل نیست.(ابن فناری، ۱۳۷۴:

(۵۳۲-۵۳۴)

در توضیح بالفعل بودن علم انسان کامل نویسد که:

چون صورت و معنای آدم کمال یافت و روحی برای نشأه تمام عالم و مجلای کاملی برای ظهور صورت حق و تمام اسمای حسنای او گشت، حق متعال آغاز در تکمیلش کرد و تکمیل صورت جمعیت او را به علم اسماء بر اجزایش پیش انداخت، زیرا علم کنه و حقیقت

۱۷۶ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

ذات ممتنع و محال است، چنان که فرمود: «علم آدم الاسماء کلها، یعنی: و همه اسماء را به آدم بیاموخت». (سوره بقره، آیه ۳۱)

و اسماء در واقع عبارت از تعینات نور وجودنده که به حکم معانی و حقایق متحقق و ثابت اند، خواه مفیض (فیض بخش) باشند و خواه مفاض (فیض گیر). و الفاظ، اسماء اسمایند، لذا در بیان الهی «کلها – همه آنها» به صورت تأکید آمده، چون در آنها اسماء لفظی و نوشتنی در اسمائی که مقصود از آنها مطلقاً تعینات وجودی است، داخل شده، لذا آن را به صیغه ای که اختصاص به صاحبان خرد دارد، بیان داشت، مانند لفظ «هم – آنان» و «هولاء – اینان» گویی حق تعالیٰ آدم را حقیقت ذات آدم؛ و هر چه که حقیقت وجود او بر آن اشتیمال دارد، یعنی از اسماء و صفات و حقایق حقی و خلقی ثابت که در مرتبه دوم از هم متمايزاند تعلیم کرد، نه اسماء ذاتی ثابت در مرتبه اول را، برای این که آنها مسماهای این اسماء اند که وجود عالم بدانها تعلق دارد، پس خود را بدانها شناخت و خدایش زا یه خودش، و ذاتش از جهت جمعیتش کمال یافت. (ابن فناری، ۱۳۷۴: ۵۳۸)

پس از آن از جهت خصوص ترین اجزایش که فرشتگان اند آغاز در تکمیلش کرد، لذا آن چه را که به آدم تعلیم کرده بود، و ذاتش از جهت حقی و خلقی بر آن اشتیمال داشت بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: «انبئونی باسماء هولاء ان كنتم صادقین؛ یعنی، اگر راست می گوئید مرا از نام اینان خبر دهید». (سوره بقره، آیه ۳۱) یعنی اگر می پنداشید که شایستگی خلافت را دارید مرا از اسماء آن چه که در باطن های شما از احکام امکانی است و در شما این اقتضا را دارد که تعصب بوزید و عیب بگیرد و دیگر نقایص گفته شده را آشکار نمائید، خبردهید، و نیز از اسماء آن چه که در ظاهر شما از وجود است و آن چه را از آن که در عوالم شما از ملکوت و باطن هر چیزی افاضه و ریزش می کند و از اسماء آن چه که ذات آدم از ویژگی های حقی و خواص خلقی برآن اشتیمال دارد، خبر دهید.

و این بدان جهت است که این علم از خصایص و ویژگیهای خلیفه است و شرطش این می باشد که بر صورت مستخلف خود باشد و چون فرشتگان به حکم عالم و نشأه شان محدود بودند راه بیرون رفتن از این محدودیت را نیافتنند خود [فرشتگان] لذا اعتراف به ناتوانی کرده و به زبان نشأه شان گفتهند: تو منزه‌ی از این که کسی جز آن چه را گه به او آموختی بداند، یا به واسطهٔ فطرت و سرشت و یا به واسطهٔ تعلیم کسبی، و منزه‌ی از این که

کسی بر حکم و حکمت تو اعتراض آورد، و چون ناتوانی و عجزشان آشکار شد، خداوند بازگشت به تکمیل شان – به واسطه اصل و کلشان – کرد، از این روی به آدم فرمود: اینان را به اسماء این مسمها که عین اسماء ذاتی و صفاتی و فعلی و حالی و مرتبتی مفیضی و مُفاضی من اند، خبرده، و چون آدم فرشتگان را به این امر خبر داد آن گاه دانستند و از جهت کلشان بدان تکلم کردند و کلشان به واسطه کمالشان دیگری را از جهت اجزایش کمال بخشید.(همان: ۵۳۷)

مصاديق انسان کامل

یکی از مسائلی که از زمان ابن عربی در عرفان اسلامی مطرح بوده است، مصاديق انسان کامل است. این مسئله در حقیقت، قلب و جان حقایق و معارفی است که تا کنون درباره انسان کامل عنوان شده است.

اگر چه این اصطلاح در آثار عرفانی به تفصیل مطرح شده است و بر مصاديق فراوانی اطلاق گردیده است، اما این توسعه استعمال، از باب مسامحه در تعبیر بوده است و گرنه در آثار عرفانی، مصدق حقیقی انسان کامل به روشنی معلوم گردیده است؛ در واقع انسان کامل مطلق همان حضرت محمد(ص) می باشد و کسی را در این امر با آن حضرت (ص) شریک نمی باشد (جیلی، ۱۳۰۴: ۷۴)

در نتیجه براساس نظر عرفای شامخین؛ معصومین علیهم السلام هستند که می توانند قدم در این مرتبه نهند، همانطوری که حضرت امیر علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «الْأَمْهَادُ وَ لَا يَسُوِّي بَيْهُمْ مِنْ جُرْتِ نَعْمَتِهِمْ أَبْدًا هُمُ اسْاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ وَ هُمْ مُوْضِعُ سَرَّهُ وَ لِجَأْ أَمْرَهُ وَ غَيْبِهِ عِلْمَهُ وَ مَؤْمَلُ حَكْمَهُ وَ جَمَالُ دِينِهِ». (نهج البلاغه، خطبه ۲)

از این امت، کسی قابل قیاس با آل محمد (ص) نیست، زیرا اهل بیت(ع)، ولی نعمت و واسطه فیض معنوی بر امت هستند و کسی که از سفره آنها، بهره برد و هدایت یافته با آنان برابر نخواهد بود، آنها اساس دین و ستون یقین و موضع اسرار الهی، پناهگاه احکام حق، گنجینه علم الهی، مخزن کتاب ها و تکیه گاه دین خداوند هستند.

ابن فناری در فصل کشف سرّ کلی، پس از آنکه درباره هباء مباحثی را مطرح می کند، نظر ابن عربی را نیز در این رابطه عنوان تأیید سخنش ذکر می نماید و شیخ می نویسد:

۱۷۸ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

«.... آن حقیقتی که به نام هباء نامیده می شود.... اولین موجود در عالم بود و آن را علی بن ابی طالب (ع) و سهل بن عبدالله و غیر این دو از اهل تحقیق بیان داشته اند، سپس حق تعالی به نور خودش به این هباء تجلی کرد و آن تجلی را هر چیزی بر حسب استعدادش پذیرفت، و هیچ چیزی به آن نزدیک تر به قبول - جز حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله که به نام عقل نامیده شده نبود، واو سید و سور عالم به تمامه است و اولین ظاهر شونده در وجود و نزدیک ترین مردمان به او علی بن ابی طالب علیه السلام [که امام عالم و سر تمام انبیاء] است و سپس دیگر انبیاء.»(ابن فنازی، ۱۳۷۴: ۴۳۴)

امام خمینی(ره) در این رابطه می گویند: «رسول خدا(ص) انسان کاملی است که در رأس مخروطه این عالم واقع است. ذات مقدس حق تعالی که غیب است و در عین حال ظاهر است و مستجمع همه کمال به طول غیر متناهی است و در رسول اکرم متجلی است به تمام اسماء و صفات، و در قرآن متجلی است به تمام اسماء و صفات.»(امام خمینی، ۱۳۸۵: ۱۲، ج)

در زمان حاضر، نیز مهدی موعود به عنوان مصدق انسان کامل در این عالم است، هم اکنون او معلم ملائکه و خلیفه الله بر تمام عالم است و اوست که در دعای شریفه عدیله در شأن او عرض می کنیم:

«ببقاءه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوذه ثبت الارض و السماء»(قمی، ۱۳۸۰، ۱۵۴)

حضرت امام(ره) در تفسیر آیه شریفه (والعصر - ان الانسان لفی خسر) یکی از احتمالات را در معنای عصر، مصدق بارز انسان کامل در عصر حاضر را حضرت امام مهدی(عج) می دانند:

«والعصر - ان الانسان لفی خسر»، (عصر) هم محتمل است که در این زمان حضرت مهدی(عج) باشد، یا ممکن است منظور (انسان کامل) باشد که مصدق بزرگش رسول اکرم و ائمه هدای(ع) و در عصر ما حضرت مهدی(عج) است.»(امام خمینی، ۱۳۸۵: ۱۲، ج)

شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی در بحث اختصاصی خود در انسان کامل، بیان می کند که ظهور انسانی آنها در قالب انبیاء و اولیای خدا مشاهده می شود. و انسان کاملی که ابن عربی به معرفی آن می پردازد حقیقت محمدیه نام گرفته است، و در این رابطه می نویسد:

«بدان، خداوند متعال چون خلائق را آفرید، آنانرا اصنافی چند خلق فرمود؛ و در هر صنفی برگزیدگانی از نیکوان قرار داد، و از نیکوان نیکانی را برگزیده که مؤمنان بودندو از مؤمنان خواصی را برگزید که اولیاء هستند، و از این دسته از خواص، خلاصه و برگزیدگانی را انتخاب کرد که انبیابند و از خلاصه نیز مقاده ای را برگزید که انبیای شرایع اند، و محدود است و بر آنان بسنده شده است و از مقاده (برگزیده) شمار اندکی را برگزید که آنان صفاتی مقاده مروقه (صفا صاف شده اند، که تمامی رسولان می باشند، و یکنفره از خلقش را برگزید که او از آنان (خلق) است، ولی از آنان نیست، او حافظ و نگهبان بر تمام خلائق است، وی را ستون و استوانه ای قرار داد و خیمه وجود را بدوبipa و پایدار داشت.

وی را برترین و عالی ترین مظاهر قرار داد. برایش مقام را از جهت تعیین و تعریف ممکن و همواره ساخت، پس علم او پیش از وجود طینت و سرشت بشر بوده است، او محمد رسول الله(ص) است.(ابن عربی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۷۴)

ابن عربی در ادامه به معرفی مصادیق می نویسد:

«بنابراین او سید و سور عالم، بدون استثناء و نخستین ظاهر و هویدای در وجود می باشد، پس وجودش از آن نور الاهی، و از هباء و از حقیقت کلی می باشد، کلی می باشد که عین شریفش در هباء پدید آمد و عین عالم از تجلی او و نزدیک ترین فرد به او علی بن ابی طالب(ع) امام عالم و سرّ تمام انبیاء بود.(همان، ج ۱: ۱۶۹)

و باز در ادامه در تأیید این سخن می نویسد که آنچه که حضرت شیخ رضی الله عنه درباره حقیقت محمدی که به نام عقل اول نامیده شده است، گفته ؛ مرادش در واقع، روح و نفس مقدس و شریف آن حضرت می باشد، چون حقیقت او، به اتفاق همه محققان حقیقت الحقایق است(ابن فناری، ۱۳۷۴: ۴۳۴)

همانطوری که مشاهده گردید با وجود آنکه جناب ابن فناری دقدقه معرفی مصادق برای مباحثی که مطرح می نماید ندارد، در اینجا به زیبایی دو مصدق بارز انسان کامل را یعنی حضرت محمد(ص) و نزدیک ترین فرد به آن حضرت، یعنی حضرت علی(ع) را عنوان حقیقی ترین مصدق معرفی می کند.

ابن فناری(ره) هم در فصل کشف سرّ کلی به گونه ایی به معرفی حضرت مهدی(عج) عنوان یکی از مصادق انسان کامل در مقام محمدی(ص) مقیم اند، اشاره دارند. و در این رابطه می نویسند:

۱۸۰ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

«اسباب رد بر او به واسطه دو امر است؛ یکی سرّ اقتدای به پروردگارش است، از حیث این که به تمام وجه در هر محلی ظاهر نشود، همچنان که به هیچ وجهی جز در محل قابل خود ظاهر نمی شود، و آن سرّ جمع حقیقت است که جامع قبول و منع- به حساب مظاهر- می باشد، چنان که در تفسیر تحقیق کرده که: رسیدن دردها که ملایم حال کاملان نیست به واسطه ظهورشان به مقام جمع است.

دوم؛ سرّ خفض(پایین آوردن) عبودیت و رفع ربویت است، برای این که مقتضی جهت امکان ثابت است و ناگزیر باید در کامل- به واسطه هر یک از دو جهت حکم و اثر- ظاهر شود. آیا در مقام محمدی^(ص) اکمل و میزان اتم اعدل او، راز آنچه را که بدان اشاره کردم و نیز عنوانش را نمی نگری که فرمود: «ما ادری ما یافعل بی و لابکم، یعنی نمی دانم که به من و شما چه خواهد شد»(احقاف، ۹) با این که او بر بصیرت و بینش از جانب پروردگارش بود، و فرمود^(ص): شما به امور دنیابی خودتان داناترید، با این که او از پیش آهنگان «مهدی» که پس از ششصد و اندی سال خواهند آمد، خبر داده و امثال اینها گفته اند. اینها تمام است.» (همان، ۶۱۵ و ۶۱۶)

البته آن بزرگوار به اهل بیت^(ع) نگاه ویژه ای دارد و به همین خاطر در خاتمه کتاب مصباح الانس تبرک و توسل به اهل بیت علیهم السلام آمده است، و این شعر را می آورد:

على الله في كل الامور توكلی وبالخمس اصحاب الكساء توسلی(همان، ۳۴۳)

شاید بتوان همین توجه عارف فناری در استمرار وجود انسان کامل در خاندان رسول اکرم^(ص) دانست.

همانطوری که دیده شد، جناب ابن فناری(ره) با معرفی مقام محمدی^(ص) و بیان این جایگاه به روایتی استناد نموده که خبر از آمدن حضرت مهدی(عج) می دهد که از پیش آهنگان این طریق یعنی مقیمان مقام محمدی^(ص) است.

هر چند که در همین یک جا به بیان مقام و مرتبه حضرت(عج) اشاره داشتند، تقریباً به همه بحث های مرتبط اشاره داشته اند.

نتیجه گیری

همان طوری که بررسی شد؛ ابن فناری همانطوری که گذشت به خلافت اللهی انسان کامل بصورت گسترده ای پرداخته است که با فرض قبول نظرات و تئوری های ابن عربی

_____ - کاوشی در نظریه انسان کامل در کتاب مصباح الانس ابن فناری (۱۸۴-۱۵۶)

برای انسان کامل، برخی ویژگی های انسان کامل که سزاواریش را برای خلافت بیان نموده که عبارتند:

- ابن فناری هفت ویژگی را برای خلافت انسان کامل بیان می کند که در سه ویژگی فرشتگان با وی همراهند، اما در چهار ویژگی دیگر، مخصوص انسان می باشد:
۱. انسان کامل و فرشتگان مظاہر اوصاف حقیقی و اجزای صورت جمعی می باشند.
 ۲. کمال کل کل در دو جهت؛ یکی از جهت کلیت و جمعیت اجرایش و دیگر از جهت نسبت کمال است بهر جزء جزئی از اجزای آن، که نفсанش را بطرف می کند.
 ۳. دارای سه جمعیت؛ سرایت حقیقت حقایق در تمامی اجزاء و کمال آن در سرایتش و

امکان

۴. ظهور سه جمعیت بصورت بالفعل

۵. تلبّس و آمیزش به تمام احکام مراتب روحی و مثالی و حسی است
۶. ارتباط با تمام احکام اسماء - چه تعلقی و چه تخلقی - است
۷. بزرگترین شرط خلافت؛ علم به تمام مراتب و به اهالی آن مراتب و حقوق و احکام آنان است. البته در این مورد فرشتگان نیز اشتراک دارند اما بقول ابن فناری این امر در انسان کامل بالفعل است.

۸. خلیفه بر صورت مستخلف خود باشد که در این امر هم انسان کامل با فرشتگان اشرفیت دارد زیرا بقول ابن فناری فقط انسان که از محدودیت هایش می تواند خارج گردد. اما در باب مصاديق انسان کامل بر عکس عرفایی چون ابن عربی، که بطور تفصیلی به مصاديق انسان های کامل پرداخته اند، جناب ابن فناری در آثار خود به ندرت به مصاديق می پردازد و در واقع باید گفت: که ایشان فقط پیامبر اکرم(ص) را بعنوان مصدق بارز انسان کامل ذکر می کند و همچنین باری نیز حضرت مهدی(عج) را بعنوان مصدق ذکر می نمایند و همچنین کلام جناب ابن عربی را در مقام و منزلت حضرت علی(ع) بعد از پیامبر اکرم(ص) بیان می کند. و در هیچ کجای مصباح الانس مصادقی را بیان نمی کند. که این امر با توجه به این امر قابل توجیح است که جناب ابن فناری بیشتر در پی تشریح هویت انسان کامل است تا مصدق گرایی، از این روی هیچ دقدقه ایی در این رابطه ندارد.

۱۸۲ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

کتابنامه

قرآن کریم

نهج البلاغه

ابن فناری، محمد بن حمزه. ۱۳۷۴. مصباح الانس. تصحیح محمد خواجه. تهران: مولی
۱۳۸۸. مصباح الانس. ترجمه و توضیح محمد حسین نائیجی.

قم. آیت اشرف. ج اول

ابن عربی، محبی الدین. ۱۳۶۶. فصوص الحکم، تصحیح عفیفی. تهران: انتشارات الزهرا. افست
بیروت. ج اول

۱۴۱۸. فتوحات المکیه. بیروت: دار احیاء التراث العربی

۱۳۸۳. کشف المعنی عن سر اسماء الله الحسنی. ترجمه و شرح

زمانی قمشه‌ای. تصحیح وسام الخطاوی. قم: مطبوعات دینی

امینی نژاد، علی. ۱۳۹۰؛ حکمت عرفانی. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام
خمینی

جهانگیری، محسن. ۱۳۸۳. ابن عربی چهره برجسته جهان اسلام. تهران: انتشارات دانشگاه
تهران

جامی، عبدالرحمن. ۱۳۷۰. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص. تصحیح ویلیام چیتیک.
تهران.

جیلی، عبدالکریم. ۱۴۲۰. ۱. انسان کامل معرفه الاخر والاوائل. بیروت: موسسه تاریخ عربی
حسن زاده آملی، حسن. ۱۳۷۲. انسان کامل در نهج البلاغه. قم: قیام

۱۳۷۶. رساله امامت. ترجمه ابراهیم احمدیان. قم: انتشارات قیام

حسینی تهرانی، محمد حسین. ۱۴۰۸. امام شناسی. تهران: انتشارات حکمت

حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین. ۱۳۷۰. دیوان. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی.
تهران

خمینی، روح الله. ۱۳۸۵. صحیفه امام خمینی. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
رزجو، حسین. ۱۳۶۵. انسان آرمانی یا کامل در ادبیات عرفانی فارسی. جستارهای ادبی.

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. پاییز. ش ۷۴

— کاوشنی در نظریه انسان کامل در کتاب مصباح الانس ابن فناری (۱۵۶-۱۸۴) ۱۸۳

شیخ حر عاملی. ۱۳۶۴. *وسائل الشیعه*. ایران: افست

شیخ الاسلامی، علی. ۱۳۵۴. *تصویر انسان کامل در فصوص و مثنوی*. دانشکده ادبیات و

علوم انسانی. دانشگاه تهران. پاییز و زمستان. ش ۹۲ و ۹۱

کلینی، یعقوب. ۱۴۰. *الكافی*. تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری. بیروت: دار صعب و دار

التعارف. ط اولی

فخر رازی. ۱۳۷۱. *تفسیر کبیر*. ترجمه علی اصغر حلبی. تهران: اساطیر

قیصری، داود. ۱۳۸۲. *شرح فصوص الحكم*. تصحیح و تحقیق حسن حسن زاده آملی. قم: بستان کتاب

قمی، شیخ عباس. ۱۳۸۰. *مفاتیح الجنان*. قم: نیوگ

مجلسی. محمد باقر. ۱۴۰. ج ۱۶. *بحار الانوار*. بیروت: موسسه الوفاء

ملاصدرا شیرازی. ۱۳۹۲. *مشاعر*. تصحیح غلامحسین آهنی. تهران: مولی

موحدی، نرگس. ۱۳۹۰. *ویزگی‌های انسان کامل از دیدگاه امام خمینی و ابن عربی*. سید

محمود موسوی. طلوع. ش ۳۷. پاییز

نصر، سید حسین. ۱۳۵۴. *سہ حکیم مسلمان*. ترجمه احمد آرام. تهران: فرانکلین

AminiNejad. a, Hekmat-e Erfani, Cultural emamKhumeyni,Qom, 1390
FakhrRazi, TafsirKabir, Halabi.a, Asutir, Tehran, 1371

Ibn Arabi.m,Fosus Al-hekam,edition:Afifi.a,Al-zahra,Tehran,1366

....., Futuhat Al-makkeyeh, Dar ehya Al-toras-e Al-arabi,
beyrut,1418

....., Kashf Al-mane An SerAsma Allah Al-husna, edition:Al-khatavi.v, SharhZamani, Matbuat-e Dini, qom,1383

Ibn fanari.m, Mesbah Al-oun , edition: khajavi.m, Mula,Tehran1374

....., Mesbah Al-oun ,edition:Naeiji.m, Ayyat-e eshrag,
Qom,1388

....., Mesbah Al-oun, Fajr, Tehran,1363

Ibn TorkeEsfahani.s,TAMHIDAL-QAVAED,edition:Ashtiyani.J,Bustan-
ektab-e Qom,1381

Ibn Fares.a, MoajamMagayeis Al-lugat, edition:Abd Al-salam.m,Dar Al-
Fekr, Beyrut,1399

۱۸۴ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

- Jandi.m, Sharh[A commentary on] FosusAI-hekam, edition: Ashtiyani.j, Bustan-e ketab-e Qom,1376
- Jahanqiri.m, Ibn Arabi, University Tehran, Tehran, 1383
- Jami.a, Naqd Al-nusus, edition:Chittick.w, Cultural Studies and Research Institute, Tehran,1992
- Jili.a.Al-Ensan Al-Kamel, Cultural History Arabi, Bryrut, 1420
- Hasan ZadehAmoli.h, EnsanKamelAzDidqah-e Nahjolbalaqeh,Qeyam, Qom,1372
-, ResaleyeEmumat,edition:Aahmadyan.e, Qeyam, Qom,1376
- Hoseyni Tehrani. M, Emamshenasi, Hekmat, Tehran, 1408
- Hafez Shirazi.sh, Divan, edition:Qazvini.m&Qani.q ,Tehran,1370
- Khumeyni.r, Sahifeh-e Emam, Cultural Tanzim&NashrAsar-e Emam Khomeyni,Tehran,1385
- Kuleyni.y, Al-Kafi, edition:Qaffri.a, Dar Al-saab& Dar Al-Taruf,Beyrut, 1401
- Kashani.a,Estelahat Al-Sufiyye, edition:Hadizadeh.m, Hekmat, Tehran, 1381
- Geysari.d,Sharh[A commentary on] FosusAI-hekam, edition:Ashtiyani.j, Elmi&Farhangi, Tehran,1371
- Qomi.sh, Mafutih Al-janan, Nubuq, Qom, 1380
- Majlesi.m, Bahar Al-anvar, Cultural Al-vafa, Beyrut, Vol16, 1403
- Movahedi.n, The Perfect Man From the View Point's of Emam Khumeyni and Ibn Al-Arabi, Tulu(mag), Vol37
- Nasr.seydHoseyn, 3 Hakim Moslem, Ahmad Aram,Feranklin, Tehran, 1354
- SadruyeShirazi.m, Mashuer, edition:Ahani.q, Mula, Tehran,1392
- SheykhHorr.a, Vasuyel Al-shiyyeh, Iran, 1364
- Sheykh Al-eslami.a, TasvirEnsan-e Kamel Dar Fusus & Masnavi, University Tehran (mag), Vol 91-92
- Razmjo.h, Ensan-e Armani yaKamel Dar Adabyat-e Erfani Farsi, Jostarhaye Adabi, University Ferdusi, Vol 74